

حدیث روز:

امام حسین(ع)،خوش خویی،عبادت است و سکوت،زینت.

واحه:

هم خداوندت سرشت وهم ملایک سجده کرد پس تویی معشوق خاص و جرح سرگردان توست

اوقات شرعی:

اذان ظهر:۱۳/۱۱ غروب آفتاب:۲/۱۸
اذان مغرب:۲/۳۳ نیمه شب شرعی:۰۰/۲۰
اذان صبح (فردا):۴/۲۲ طلوع خورشید(فردا):۶/۳۰

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی



شاپا۳۵۰۰ISSN۱۷۳۶۳۷۰
پایگاه اطلاع رسانی:
www.jamejamonline.ir
www.jamejamdaily.ir
پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

دوشنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۰ | ۸ ذی الحجه ۱۴۴۲ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۵۹۹۱ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان ها ۱۵۰۰ تومان | Monday - July 19, 2021

وضعیت آب و هوای امروز

تهران ۳۵ / ۲۵ اهواز ۴۷ / ۳۲ اردبیل ۳۲ / ۱۶ اصفهان ۳۷ / ۲۱ بندرعباس ۳۹ / ۳۳ زاهدان ۳۷ / ۲۳ زنجان ۳۳ / ۱۶ کرمان ۳۵ / ۲۱

امروز در تاریخ:

درگذشت آیت...محمدحسین کاشف‌الغطا(۱۳۳۴ش)

درگذشت استاد جلال‌الدین همایی(۱۳۵۹ش)

عملیات نامنظم فتح ۸ در شمال موصل در عتق خاک عراق توسط سپاه(۱۳۶۶ش)

درگذشت خسرو شکیبایی، بازیگر(۱۳۸۷ش)

حکمت ۱۵:

او را گفتند یا امیرالمؤمنین، خود را چگونه می‌بایی؟ فرمود: چگونه است حال کسی که بقایش او رابه فنا می‌کشاند و در تندرسبتیش بیمار گردد و مرگ در جای امن و آسایشش به سرافش آید.



اشتباه عاشق و معشوق

در روزگاران قدیم، جوانی عاشق ودلباخته دختری زیباروی که فرزند یکی از اشخاص معتبربودشد، به‌طوری که داتمادرسرکوچه‌ای که خانه دختر در آن قرار داشت می‌نشست و

خاک کوچه را جمع می‌کرد و بر سر و روی خود می‌ریخت و در فراق معشوق ناله و زغموره سر می‌داد و آبروریزی می‌کرد. پس از مدتی معشوق در اثر مشاهده پامیردی و استمرار وی در مقوله عاشقی پس از مشورت با پدرش که مردی منطقی و دنیادیده بود تصمیم گرفت جوان عاشق را از نزد خود بخواند تا حرفش را بشنود.پس یکی از خدمتکاران خانه را بپایغامی مبنی بر اینکه صرفا برای صحبت نزد وی بیاید، نزدوی فرستاد.جوان عاشق چون پیغاممعشوق را شنید خاک کوچه را از سر و صورت خود تکاند و نزد معشوق شافت. وقتی به نزد معشوق رسید گریه سر داد و از جیب خود کاغذهایی حاوی اشعاری که در دوره فراق سروده بود بیرون آورد و شروع به خواندن آنهاکرد. معشوق به شعرهای وی که سرشار از ه و ناله و سوز و گداز بود گوش کرد تا آنکه حوصله‌اش سر رفت و گفت: یا سرعراها را برای کی گفته‌ای؟ جوان عاشق گفت: برای‌توای معشوق‌نازنین. معشوق گفت: اکنون من در کنار تو نشست‌ام و این بدان معناست که فصل فراق و هجران و فلان به سر آمده اما تو به جای آنکه با من سخن بگویی وازوصال مقدماتی لذت ببری، برای من شعر سوزناک می‌خوانی؟ وی همچنین زیرلب افزود: اسکل. جوان عاشق گفت: نمی‌دانم چراحالی را که در حال فراق داشتم اکنون ندارم. معشوق گفت: به خاطر اینکه اسکلی. جوان عاشق گفت: نه، بی شوخی. معشوق گفت: تو عاشق حال خودت هستی نه عاشق من. جوان عاشق گفت: حالا چه کنیم؟ معشوق گفت: بروو هروقت عاشق من شدی با خانواده بیا و با بابایم صحبت کن. جوان عاشق چون این سخن بشنید از نزد معشوق برخاست و رفت و تا این لحظه از سرزوشت وی خبری در دست نیست. معشوق نیز چندی بعد با شریک بابایش که مردی عاقل و سرمایه‌دار بود ازدواج کرد و از وی صاحب شش فرزند شد و تا آخر عمر زندگی کرد.

بدون زحمت و تلاش

بازیگر شوند و من به

همه‌حق می‌دهم و همه‌همه

آنها احترام می‌گذارم. بعضی‌ها

به‌من می‌گویند چگونه می‌توانند باشتاب

-مثلا همین فردا- بازیگر شوند و من می‌گویم: ۴۰ سال کار کردم تا به عرصه رسیدم. برو عزیز دلم دست کم درش را بخوان و راه و رسمش را بدان.

در دوره شما- یا همان عصر زحمت و ابتکار- چند نفر شدند و چند نفر نشدند.

بی‌شمار شدند و چه بسیار که نشدند.

آیا قصد ندارید با تدریس، تجارت خود را در اختیار نسل جوان بگذارید؟

من هنوز نوپا قدم هستم. هنوز شاگردم. دیرآموزی میانسال که هنوز در پی شاگردی است. ما را از این دایره بی سواد بی سرنجام رها کنید. لطفاً اگرچه اهل زیاده‌گویی نیستم؛ ولی این بار راجع به این موضوع اتفاقاً می‌خواهم بگویم و موج‌هم می‌گویم که جوان چون جوان است نباید اصول را زیر پا بگذارد. آداب ادب را نداند. حرمت نگذارد و... جوان باید پویا و نواندیش و قناعت‌گر باشد. قانع در زمین و بردبار در آسمان. جوان اگر خود را دریابد و آگاهانه انتخاب کند، نیازی به تدریس من بی سواد ندارد. این عرصه، سواد می‌خواود و من در آن حد نیستم که معلم باشم، من فقط یک بازیگرم. این جمله را از همه کسانی که بازیگر بودن را بلد بودند و شعار خود می‌دانستند یاد گرفتم، از فانی زنده یاد تا همیشه با ارزش اما به اسم پنهان «همایون ایرانیوی».

پس براساس این اصل، جوان باید بیاید. تر و تازه‌شاداب. مانیا ز داریم به نیروهای تازه‌نفس و قبرا که با اندیشه بیگانه نباشند و رنج انسان‌های دیگر، صیقل روح آنها شود. اما هر آدمی باید درست باشد توقع نداشته باشند که یک شبه ستاره شوند و همه نگاه‌ها به سوی آنها سر بخورد و حرف‌ها و دل‌ها از او بگویند. باید ساده آمد و سخت و سر به زیر رفت.

فکر می‌کنید این بازیگران جوان می‌توانند در دوره‌ای طولانی به بازیگران حرفه‌ای و با کارنامه‌ای متنوع و پربار تبدیل شوند؟

زمانی که ما کار را شروع کردیم، دروه زحمت بود و عصر ابتکار نسل جوان امروز باید بداند که چگونه نسل گذشته روزگار گذرانده‌اند. جوان در کنار داشتن قد و قامت افزارخته باید تکنیک بداند. کتاب بخواند. تئاتر ببیند و ماهم شاید عرق ریزان روحش باشیم. بازیگران جوان برای این که از نسل پیش‌تر، سرتر باشند باید موزند و بسیار هم‌باموزند. آیا فکر می‌کنید نسل جوان امروز به نسبت زمانی جوانی شما چیزی سرتر دارد؟ ممکن است چیزی از ماسترتر داشته باشند اما عشق را از ما کم‌تردارد. از داشته‌ها در عوض شتاب نابسامانی دارد و بسیار دارد. باره‌ای اوقات کسانی دویند و فکر کردند با هر وضعیتی که شده با حرکتی «شرم‌وار» بازیگر می‌شوند. با مثلاً جوانان علاقه‌مند به جذابیت سینما به من که می‌رسند می‌گویند: خیلی دلمان می‌خواهد بازیگر شویم. بله، همه دلشان می‌خواهد سریع،



ساخت سریال‌های متنوع به تضعیف سینما منجر می‌شود؟

نه، موافق نیستم.

دلیلتان برای مخالفت؟

مگر هدف این نیست که با نشان دادن بهترین‌ها، انسانی برتر را نمایش دهیم؟ من همیشه به یکی شدن دل‌ها و دست‌ها می‌اندیشم. جلا دیگر چه فرقی می‌کند که تلویزیون باشد سینما؟ تئاتر باشد یا رادیو؟ مهم اندیشه‌های ناب انسانی است که در پشت هر کدام از این رسانه‌هاست، من به وفاق بیشتر اهمیت می‌دهم. دیده‌ام که گاه تلویزیون سیاه‌مشقی است برای سینما؛ اما به نظر من هر دو اینها، دست‌های یک دوست هستند. دوستی، وحدت و همدلی این دو دوست «صدای عالمگیر».

حالا که صحبت از رسانه‌های مشترک شد، می‌خواهم نظرات رادر باره بازیگران جوان هم بپرسم.

یادمان نرود ماهم روزگاری جوان بودیم و جوان آمدیم.

بازخوانی گفت‌وگوی ۱۹ سال پیش جام جم با خسرو شکیبایی

هنوز در پاشویه اقیانوس بازیگری غرقم

اندیشه کارگردان می‌شود، به هر حال همیشه در پی

بده‌بستان با کارگردان و طبیعت اطراف خود بود‌ام.

آیا پیش آمده که در فیلم با سریالی این بده‌بستان

میان شما و کارگردان وجود نداشته باشد؟

بله.

ولابد از آن همکاری تأسف خورده‌اید؟

بله، این مساله به اصل اعتماد و شناخت بازیگر و کارگردان از یکدیگر مربوط می‌شود. احمد جو از آن آدم‌هایی است که واقعا به من اطمینان داشت و گاهی اوقات مرا به حال خودم می‌گذاشت و در بیشتر موارد هر دو راضی بودیم.

آیا حضور طولانی‌مدت سر صحنه سریال‌های تلویزیونی باعث نمی‌شود که فرصت حضور در فیلم‌های

سینمایی را از دست بدهید؟

همیشه هر زمانی که کاری انجام می‌دهم از پذیرفتن کار دیگر پرهیز دارم. چه در سینما و چه در تلویزیون. توانایی و دانایی دارم. دنبال نام و نشان هم نبوده‌ام. اصلا بازیگری و کارگردانی ۲ قطب جدا از هم هستند. به هم مربوط هستند؛ اما ۲ نقطه جدا و به‌قولی از بزرگی آفتاب امید و اقبال هم در یک زمان واحد بر هر

نسل ماد یالوگ‌های فیلم «هامون» را حفظ بودیم نه به این دلیل که آنها

در شبکه‌های اجتماعی وایرال شده و زیاد تکرار شده بودند. ما بیشتر دیالوگ‌های هامون را حفظ بودیم چون این فیلم را چند بار دیده بودیم. آن هم در سینما. در صف می‌ایستادیم و بلیت می‌خریدیم و تنهایی یا با دوستان‌مان می‌رفتیم هامون ببینیم. نه برای این که پرش را دیدیم یا ادا دریاوریم که عاشق «هامون» ایم به این دلیل که خودمان، دغدغه‌های مان را در هامون و مهشید می‌دیدیم. چون تصور می‌کردیم هر چه بیشتر این فیلم را ببینیم گره‌های ذهنی و پریش‌هایمان درباره چیستی دنیا و آدم و عشق جواب‌های متقاعدکننده‌تری پیدا می‌کند. این طور شد که نسل مادر کنار همه صفت‌های خوب و بدی که برچسب خورد، «هامون باز» هم

هامون: تو عوض شدی / مهشید: عوض

نشدم... تورو دیگه دوست ندارم! / هامون: یعنی همه اون زمزمه‌ها، زندگیا، عشقا... همه دروغ بود؟

شاید شما باورتان نشود اما همین دیالوگ‌ها

نسلی را درب و داغان کرد و شد ورد زبان‌شان و شد آه و حسرت‌شان. آن هم در دوره‌ای که نه اینترنت همگانی شده بود و نه گوشی هوشمند و شبکه‌های اجتماعی بود که یک دیالوگ از یک فیلم دست به دست شود و آنقدر بچرخد که تبدیل شود به دیالوگی که خیلی‌ها آن را بلدند یا شنیده‌اند یا جایی و برای کسی نوشته‌اند.

طاهره آشنایی روزنامه‌نگار

اوج پختگی یک بازیگر



۱۳ سال قبل در چنین روزی؛ هامون برای همیشه از این کره خاکی رفت. برای ما خسرو شکیبایی همان هامون بود. هرچند بعد از هامون و درخشش، نقش‌های زیادی بازی کرد اما او تا سال ۶۸ در تئاتر، سینما و تلویزیون نقش‌های مختلفی را به عهده گرفت تا به هامون برسد و بعد از آن راستش همیشه هامون ماند. حالا در سالگرد درگذشتش از سینا رازانی که بازیگر است و دو سال قبل در جشن بازیگر در نقش زنده‌یاد شکیبایی روی صحنه رفت درباره هامون و شکیبایی می‌پرسم و این که چه شد در آن شب شکیبایی را روایت کرد.

می‌گویند: کارگردان این برنامه آقای رحمانیان بود و قرار بود در اپیزودهای مختلف، آدم‌های تأثیرگذار، ۶۰ و ۷۰ سال بازیگری ایران در زمانی حدود ۱۰ دقیقه روایت شوند. تصمیم بر این بود که یاد و خاطره آنها گرمی داشته شود. اجرای نقش آقای شکیبایی را به من دادند تا رابوی همه سال‌های فعالیت او در حوزه‌های مختلف بازیگری باشم. این که شباهت فیزیک ظاهری‌ام به آقای شکیبایی باعث شد برای این نقش انتخاب شوم را نمی‌دانم اما هر چه بود بسیار خوشحالم که اجرای فشرده زندگی مرحوم شکیبایی به من سپرده شد.

من به عنوان بازیگر در مواجهه با آثار مختلف و نقش‌ها و بازیگرانی که در آن آثار درخشیده‌اند همیشه این سوالات را از خودم می‌پرسم که کدام بازیگران دیگر می‌توانستند آن نقش را بازی کنند و اگر مثلا من این نقش را اقرار بود بازی کنم با آن چه می‌کردم؟ در مواجهه با فیلم هامون همیشه به یک جواب می‌رسم: مرحوم شکیبایی بهترین بازیگری است که نقش هامون را بازی کرده و کس دیگری را نمی‌توانم جای او تصور کنم. به نظر هر بازیگر دیگری جای او بود نقش به این خوبی در نمی‌آمد. خودم را هم که جای او می‌گذارم، متوجه می‌شوم واقعا هیچ ایده‌ای برای اجرای آن ندارم. آقای شکیبایی آن قدر کلیت و جزئیات این نقش را خوب درآورده که نه نمی‌توان چیزی به آن اضافه کرد و نه کم. گاهی وقت‌ها به این هم فکر می‌کنم که آقای شکیبایی حتی از استاد مهرجویی هم جلوتر رفت و بازی خود را چنان دقیق ارائه داد که شاید حتی با اجرای خود به کارگردان ایده هم داد و او را به نتایج دیگری رساند. این حجم از پختگی در بازیگری در سینمای ایران کم‌نظیر است. زنده‌یاد شکیبایی قبل از هامون در سریال «روزی روزگاری» و نقش مرادیگ هم درخشان ظاهر شد و با هامون نشان داد تا آخر یک نقش را می‌تواند دربیارد و آن را نشان ما بدهد. بعد از هامون هم نقش‌های زیاد و مختلفی بازی کرد که همه‌شان عالی بودند اما به نظر می‌رسد هامون آن قدر کامل بود که حتی خود زنده‌یاد شکیبایی هم به نوعی در سیطره این نقش ماند و زیاد نتوانست از آن فاصله بگیرد؛ نه به این دلیل که ناتوان بود، به این دلیل که هامون خیلی کامل بود.



علیرضا راقتی

روزنامه‌نگار

ضرب در هشتاد و چند میلیون می‌شود و سر جمع می‌بینی میلیون‌ها ساعت وقت مردم را در یک برنامه تلویزیونی گرفته‌ای و از خودت سوال می‌کنی حالا به جای این با ارزش‌ترین دارایی که گرفتم، چه به این مردم دادم؟

بامثلاً اگر روزنامه‌نگار باشی و یک ستون ۳۵۰ کلمه‌ای از صفحه آخر یک روزنامه کشور را به تو بسپارند که هر روز در آن با مردم حرف بزنی حس عجیبی بقیهات را می‌گیرد. حس این که فردا صبح چند نفر این یادداشت را می‌خوانند؟ چند نفر برای خواندن ۳۵۰ کلمه حدود پنج دقیقه وقت‌شان را پای تو می‌گذارند و چند نفرشان بعد از صرف وقت و خواندن یادداشت با خودشان می‌گویند وقت‌شان را هدر داده‌اند و فردای قیامت، تو متهمی به هدر دادن

چند هزار ساعت از وقت چند میلیون نفر آدم؟ تازه این برای وقتی است که فقط مطلبی به درد مخاطب نخورد و از وقتی که صرف خواندن و دیدن تو کرده، بشیمان باشد. نه برای وقتی که مطلبی خلاف واقع را منتشر کرده‌ای یا روی یک معضل یا بحران سرپوش گذاشته‌ای یا حرف دل مردم را آن‌طور که توقع دارند زده شود، نزده‌ای. احتمالا هر کسی در فضای رسانه کار نمی‌کند تا به حال بی‌ار از خودش سوال کرده که فردای قیامت جلوی چه سوالاتی بابت مطالبی که نوشته‌ام و منتشر کرده‌ایم باید بایستد و جواب پس بدهد؟ این جور وقت‌ها آدم فکر می‌کند کار رسانه‌ای را اگر فقط برای امرار معاش انتخاب کرده‌ای، با نگاه بازاری می‌صرف یا نه؟ مگر رسانه‌ها چه قدر حقوق می‌دهند بابت این همه باری که روی دوش خبرنگار و دبیر است و فردا باید در برابر آن پاسخگو باشد؟ مجری و سردبیر شبکه ایران اینترنشنال دبیرز در مصاحبه‌ای تلویزیونی گفته برایش فرقی ندارد که کار کند. هر جا پول بیشتری بدهند، می‌رود و کار می‌کند. فرقی هم ندارد آن رسانه برای کجا باشد و هدفش چه باشد. رسانه ایران اینترنشنال با دلارهای سعودی را اندازه‌ای شده و آدم با خودش فکر می‌کند کشورهایی که پول همه چیزشان است، چرا باید دلارهایشان را خرج راه‌اندازی رسانه فارسی برای ما کنند؟ آدم با خودش فکر می‌کند شاید این معامله بازاری برای بعضی از اصحاب رسانه می‌صرفد.

در بازی‌های شما، کارگردانی چه نقشی دارد؟

به همان اندازه که خود نقش در من جان دارد کارگردان هم با من و در من حضور دارد.

این سوال را به این دلیل پرسیدم که بدانم چگونه به آن آداب و رسوم و سنن نزدیک می‌شوید و اساسا آنچه شما از نقش و فضا برداشته‌اید با آنچه که

کارگردان در ذهن دارد، چقدر فاصله دارد؟

همیشه فاصله‌ای هست، به قول سهراب «دچار باید بود» ما هم با تجویز جناب سپهری دچار می‌شویم که فاصله کم شود.

این فاصله را چگونه پر می‌کنید؟

همیشه معتقد بودم این کارگردان است که دقیقا بر جزئیات اشراف دارد و یکی شدن بازیگر با نقش را می‌فهمد و بازیگر را به سمت نقش سوق می‌دهد و پس از این مرحله، بازیگر است و چشمه ژال نقش.

حالا اگر باز هم فاصله‌ای باقی‌مانده بود، چه می‌کنید؟

به هر حال کارگردان را به عنوان دانای کل و کسی که بینا تراست، قبول دارم. درست است که کارگردان نقش را در ذهن خود می‌سازد، ولی این بازیگر که نقش خود را در نقش می‌دمد، اما این کارگردان است که می‌گوید چگونه نفس بکش، چگونه راه برو، چگونه حرف بزن. او همه این‌ها را می‌گوید؛ ولی این بازیگر است که درون خود را می‌کاود و آنچه را می‌بیند بازی می‌کند و تجلی